

## یادداشتی بر تاریخ بیهقی، ماجرای حجّ حسنک

اکبر نحوی (دانشگاه شیراز)

ابوعلی حسن بن محمد بن عباس میکالی<sup>۱</sup> معروف به حسنک، به جرم اینکه هنگام بازگشت از سفر حج از خلیفه فاطمی هدایایی دریافت کرده بود، در صفر سال ۴۲۲، در میدان شهر بلخ، به دار آویخته شد. اما از گزارش بیهقی برمی آید که هواداری حسنک از پادشاهی محمد و کینه شخصی ابوسهل زوزنی موجبات قتل او را فراهم آورد و گرفتن هدایا، آن هم پس از هشت سال که از تاریخ آن می گذشت، بهانه‌ای بیش نبوده است. از رویدادهای این سفر آنچه می دانیم همان است که از تاریخ بیهقی به دست می آید. اصولاً نوشته‌های مورخان ایرانی راجع به حسنک اندک است. یکی تاریخ عتبی است که حوادث عصر محمود را تا سال ۴۱۲ در بر دارد و، در آن، به اقدامات حسنک هنگام ریاست او بر خراسان به اجمال اشاره شده است (← جرفاذقانی، ص ۴۰۰-۴۰۱). دیگر گزارش بسیار موجز گردیزی (ص ۴۲۴) در شرح اعدام حسنک است که از اشتباه خالی نیست. مأخذ دیگر تاریخ بیهقی است. با آنکه در شرح بردار کشیدن حسنک

---

(۱) نسبت میکالی نشان می دهد که حسنک از خاندان معتبر میکالی بوده است. اما، در میان اعضای این خاندان، کسی که نام عباس داشته باشد و نیای حسنک به شمار رود شناخته نیست. نفیسی (ج ۲، ص ۱۰۰۶) می گوید که ابوالعباس اسماعیل بن عبدالله میکالی فرزندی به نام عباس داشته (به مناسبت کنیه اش) و او جد حسنک بوده است. اما، در منابع رجالی، از اینکه ابوالعباس فرزندی به نام عباس داشته، سخن نرفته است.

به تفصیل سخن می‌گوید، از سوانح احوال او و آنچه به هنگام ریاست و وزارت او گذشته بود یاد نمی‌کند. شاید جو حاکم بر دربار غزنویان اقتضا نمی‌کرده است که بیش از آن از مخالف سلطان مسعود سخن گفته شود. باید از آثار الوزرای عقیلی هم یاد شود که، هرچند در نیمه دوم قرن نهم تألیف شده، به جهت احتوا بر چند فقره از مقامات ابونصر مشکان که از آنها اخباری راجع به حسنک به دست می‌آید، حایز اهمیت است.

کمبود اطلاعات درباره حسنک به‌ویژه سرگذشت سفر حج او موجب اظهار نظرهای متفاوت درباره او شده است. یکی از محققان می‌نویسد: «بدون شک حسنک نیز نظیر صاحب‌منصبان دیگر در انباشتن جیب خود تردیدی نمی‌کرد و شاید هدایایی که حسنک از سفر حج برای سلطان آورده بود بخشی از آنچه بود که به زور از مردم ستانده بود» (باسورث، ج ۱، ص ۱۸۵). امیدسالار (ص ۴۶۶) نیز، با برداشتی غریب از سخنان عتبی که سراپا تمجید و ستایش از کارهای خیرخواهانه حسنک در روزگار ریاست او بر خراسان است، از او «ابن زیاد» دیگری مصور کرده است. اما نفیسی (ج ۲، ص ۹۹۶) او را از خاندان‌های اصیل ایرانی و بیزار از تازیان و از شعوبیه آن زمان دانسته است. اسلامی ندوشن نیز بر آن است که حسنک مردی ملی‌گرا بوده و چون ملی‌گرایی ایرانیان با تشیع پیوند خورده است «اگر به اثبات می‌رسید که حسنک گرایش به تشیع داشته، دلیل دیگری بر ملی‌گرایی او می‌گشت ولی این نکته در ابهام است». (اسلامی ندوشن، ص ۳۸)

آنچه ذیلاً به عرض می‌رسد شاید گوشه‌ای از زندگانی حسنک را از پرده ابهام بیرون آورد. گزارش حج او، چنانکه آمد، در منابع فارسی منحصر است به تاریخ بیهقی و در این جستار کوشش شده است که، با استناد به منابعی که تاکنون توجه پژوهندگان را جلب نکرده است، پرتوی بر ماجراهای این سفر افکنده شود و، به تبع آن، چگونگی اعتقادات مذهبی حسنک روشن‌تر گردد.

در روزگار محمود، حج‌گزاران خراسان و ماوراءالنهر از نیشابور به ری و بغداد و از آنجا به کوفه و مکه می‌رفتند. یکی از مشکلات آنان ناامنی راه میان کوفه و مدینه بود. در این مسیر، قبایلی از اعراب زندگی می‌کردند که، هنگام عبور کاروان حاجیان، راه را بر آنان می‌بستند و خواستار باج می‌شدند. اگر سرپرستان کاروان‌ها با پرداخت مبالغی

رضایت آنها را جلب می‌کردند، کاروان می‌توانست به راه خود ادامه دهد وگرنه جنگ و نزاع درمی‌گرفت و چه بسا گروهی کشته می‌شدند. چنین بود که، در سال‌های ۴۰۹-۴۱۱، بر اثر ناامنی راه، از خراسان و ماوراءالنهر کسی به حج نرفت (سبط ابن جوزی، ص ۳۲۴). در سال ۴۱۲، گروهی از مردم خراسان نزد سلطان محمود گله کردند که تو هر سال به غزای هند می‌روی و شهرهایی را می‌گشایی ولی مردم از واجب دینی خود بازمانده‌اند، گشودن راه حج واجب‌تر است. محمود، ابومحمد ناصحی<sup>۲</sup> را به سرپرستی حجگزاران برگزید و کاروانی بزرگ در آن سال راهی مکه شد ولی، به هنگام بازگشت، در نزدیکی فید<sup>۳</sup>، راهزنان کاروان را محاصره کردند. ناصحی پنج هزار دینار به آنها پرداخت ولی دزدان بیشتر خواستند و تا پانزده روز مانع حرکت کاروان شدند چنانکه حجاج از گرسنگی به کشتن شتران روی آوردند. سرانجام زدو خورد درگرفت و جوانی از اهالی سمرقند تیری انداخت و رئیس حرامیان کشته و جمعشان پراکنده شد و کاروان به راه خود ادامه داد. (ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۴۵؛ سبط ابن جوزی، ص ۳۲۵؛ ذهبی، ج ۲۸، ص ۲۴۵)

در سال ۴۱۳، بار دیگر ناصحی سرپرستی حجاج را برعهده داشت. در این سفر، حادثه‌ای رخ نداد. در سال ۴۱۴، سلطان محمود حسنک را نقیب حجگزاران کرد. حسنک نیز، در راه مدینه، با راهزنان روبرو شد اما گمان برد که شاید، به هنگام بازگشت از مکه، بار دیگر با آنها مقابل و مجبور به پرداخت باج شود؛ از این رو، تدبیری اندیشید و مبالغی به برخی از دزدان بی‌بضاعت پرداخت و به عده‌ای دیگر وعده داد که، هنگام بازگشت از مکه، سهم آنان را نیز بپردازد. راهزنان پذیرفتند و کاروان به سوی مدینه حرکت کرد. (مقریزی، ج ۲، ص ۱۳۸)

در این سال کاروانی نیز به سرپرستی ابوالحسن آقساسی<sup>۴</sup>، امیرالحجاج مردم عراق،

۲) ابومحمد عبدالله بن حسین ناصحی (وفات: ۴۴۷)، قاضی القضاة دربار محمود و مسعود. وی از فقهای بزرگ حنفیه و صاحب تألیفاتی در فقه حنفی است. (خطیب بغدادی، ج ۹، ص ۴۴۳؛ فارسی، ص ۴۳۵؛ حاجی خلیفه، ج ۲، ستون ۱۶۷۶؛ اسماعیل پاشا، ج ۱، ستون ۴۵۱)

۳) شهرکی میان راه کوفه و مدینه. (← یاقوت حموی)

۴) ابوالحسن محمد بن حسن آقساسی از بزرگان شیعه و از نوادگان زید فرزند امام زین‌العابدین علیهماالسلام بود. آقساسی، چند سال، به نیابت از ابوالقاسم علی بن حسین معروف به شریف مرتضی (۳۵۵-۴۳۶)، سرپرستی حجگزاران عراق را برعهده داشت. وی، در بازگشت از همین سفر، به شرحی که خواهد آمد، به سال ۴۱۵ در بغداد درگذشت.

به مکه آمده بود. پس از پایان گرفتن مراسم حج، در اوایل محرم ۴۱۵، کاروانی بزرگ متشکل از دویست هزار حجگزار و شصت هزار شتر به سمت مدینه حرکت کرد. هنگامی که کاروان به مدینه رسید، حسنک و ابوالحسن افساسی و تنی چند از سرشناسان عرب جلسه‌ای تشکیل دادند تا درباره‌ی دزدان راه کوفه چاره‌ای بیندیشند. سرانجام قرار بر این شد که کاروان مسیر خود را تغییر دهد و از مدینه به سوی وادی القری (رمله) برود و، از راه بیت‌المقدس و دمشق، به بغداد بازگردد. (همانجا)

در اینجا باید کمی درنگ و به موضوع مهمی توجه کرد. ظاهراً، به هنگام ورود کاروان به مدینه<sup>۵</sup>، گروهی از مردم خراسان، که به احتمال قوی از هواداران فاطمیان بودند، به سمت مصر حرکت می‌کنند و، روز سه‌شنبه دوم صفر ۴۱۵، به قاهره می‌رسند. نکته بسیار بااهمیت که می‌تواند پرتوی بر عقاید مذهبی حسنک بیفکند آن است که، در میان این گروه، یکی بوده است که از جانب حسنک هدیه‌ای برای الظاهر (۴۱۱-۴۲۷) خلیفه فاطمی برده بوده است. اطرافیان خلیفه رسول حسنک را گرامی می‌دارند و در سرایی فرود می‌آورند:

[وَأَهْلًا] صَفْرُ وَأَوْلُهُ الْأَثْنَيْنِ. فِي ثَلَاثِ قَدَمِ الْحَاجِّ وَفِيهِ خَلَاثُ مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ، مَعَهُمْ أَمْتَعَةٌ وَ رَسُولٌ صَاحِبِ خُرَّاسَانَ بِهَدِيَّةٍ إِلَى الظَّاهِرِ فَأَكْرَمَ وَأُنْزِلَ. (مقریزی، ج ۲، ص ۱۳۷)

سرانجام کاروان به سوی رمله (وادی القری)<sup>۷</sup> حرکت می‌کند. افساسی نامه‌ای به الظاهر می‌نویسد و از او درخواست می‌کند تا اجازه دهد کاروان از سرزمین‌های قلمرو

---

(۵) نگارنده به درستی ندانست گروهی که از آن سخن خواهیم گفت از مدینه به سمت قاهره رفته‌اند یا از راه مکه و جدّه و با عبور از دریای سرخ (راهی که یک بار ناصرخسرو از قاهره به مکه رفت). اما از تاریخ‌هایی که ذکر خواهد شد و با توجه به منازل راه، به نظر می‌رسد که این گروه، بلافاصله پس از ورود به مدینه، به سوی قاهره رفتند.

(۶) پیش از حسنک، ابونصر احمد بن علی بن اسماعیل میکالی ریاست خراسان داشت. وی، به سال ۴۰۶، در غزنه درگذشت (ذهبی، ج ۲۸، ص ۱۳۸؛ صفدی، ج ۷، ص ۲۰۳). عتبی می‌گوید که، پس از درگذشت ابونصر، «حال ذلاقت [= فصاحت، گشاده‌زبانی] و لیاقت و ظرافت و لطافت او [حسنک] بر رای سلطان عرض دادند. او را پیش تخت خواند و در مجلس معاشرت بنشانند و اول نظره در چشم سلطان آمد و... به مزید قربت و رتبت مخصوص شد. عرض سلطان در تقلید [= واگذاشتن] ریاست او آن بود که...» (جرفاذقانی، ص ۳۹۸). بنابراین، حسنک، از سال ۴۰۶ یا ۴۰۷ تا سال ۴۱۷ که به وزارت محمود رسید، ریاست خراسان داشت.

(۷) منطقه میان مدینه و شام که، به دلیل وجود روستاهای فراوان، آنجا را وادی القری می‌خواندند (یا قوت حموی، ذیل: القری و وادی القری). بیهقی (ص ۲۲۷) نیز به تغییر مسیر کاروان اشاره کرده است.

او عبور کند. نامه آقاسی، در ۱۲ صفر ۴۱۵، به الظاهر می‌رسد و او، طی نامه‌هایی به والیان خود در مناطق شام، دستور می‌دهد تا از کاروانیان پذیرایی کنند و نیازهای آنان برآورده شود و صلاتی نیز به دانشمندان و قاریانی که در کاروان بوده‌اند بدهند و به حسنگ بذل و بخششی بیشتر کنند و بزرگداشتی تمام و کمال از وی به جا آورند:

فَسَارُوا إِلَى الرَّمْلَةِ وَقَدِمَ الْخَبْرُ بِقُدُومِهِمْ إِلَيْهَا عَلَى الظَّاهِرِ فِي ثَانِي عَشْرِ صَفَرٍ - وَقَالُوا إِنَّهُمْ فِي سِتِّينَ أَلْفٍ جَمَلٍ وَ مِائَتِي أَلْفِ إِنْسَانٍ - بِكِتَابٍ بَعَثَ بِهِ إِلَيْهِ الْأَقْسَاسِيُّ يُسْتَأْذِنُهُ فِيهِ عَلَى عُبُورِ بِلَادِ الشَّامِ. فَسُرَّ بِذَلِكَ وَ كَتَبَ إِلَى جَمِيعِ وُلاةِ الشَّامِ بِتَلْقِيهِمْ وَ أَنْزَلَهُمْ وَ إِكْرَامِ مَقْدَمِهِمْ وَ عِمَارَةِ الْبِلَادِ لَهُمْ بِالطَّعَامِ وَ الْعَلْفِ وَ إِطْلَاقِ الصَّلَاتِ لِلْفُقَهَاءِ وَ الْقُرَّاءِ وَ الْأَنْزَالِ الْكَثِيرَةِ لِحَسَنِكَ صَاحِبِ عَيْنِ الدَّوْلَةِ<sup>۸</sup> وَ التَّنَاهِي فِي إِكْرَامِهِ. (همان، ص ۱۳۸)

الظاهر دستور می‌دهد که فرماندهانش کاروان را در مسیر راه همراهی و نگهبانی کند و هدایایی برای آقاسی و حسنگ می‌فرستد. مقریزی می‌گوید هزار دینار و جامه‌های متعدد برای آقاسی فرستاد و مانند آن را برای حسنگ و، افزون بر آن، اسبی با ساخت زر (زین و برگ زرین).

وَ يَدْفَعُ إِلَى الْأَقْسَاسِيِّ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عِدَّةً كَثِيرَةً مِنَ الثِّيَابِ وَ إِلَى حَسَنِكَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ قِيدَ إِلَيْهِ فَرَسٌ بِمَرْكَبٍ ذَهَبٍ. (همانجا)

و این همان هدایایی بود که حسنگ را، به بهانه دریافت آن، بر «مرکب چوبین» نشاندهند. ضمناً روشن خواهد شد که «عِدَّةً كَثِيرَةً مِنَ الثِّيَابِ» در واقع چند دست جامه بوده است ولی آشکار است که الظاهر اسب با ساخت زر را برای محمود و به نیت جلب نظر او به آیین فاطمی فرستاده بوده است و همان است که بیهقی (ص ۲۲۸) «أَن طَرِيفَ كَه نَزْدِ امِيرِ مَحْمُودِ فَرَسْتَادَه بُوَدْنَدِ أَنْ مَصْرِيَان» می‌خواند.

کاروان، پس از زیارت بیت المقدس (مقریزی، ج ۲، ص ۱۳۹)، به دمشق و رَحبه (کنار رود فرات) می‌رود. در اینجا، گروهی از حاجیان با سفینه‌هایی به سوی بغداد می‌روند (ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۶۴) و عده‌ای دیگر از جمله کاروان حسنگ به سوی موصل حرکت می‌کنند. حاجیان عراق از موصل وارد بغداد می‌شوند. هدیه گرفتن آقاسی موضوعی نیست که از خلیفه پنهان مانده باشد. بی‌درنگ به دربار فراخوانده می‌شود و خلیفه با

۸) در این کتاب، چند بار لقب محمود، به جای یَمِينِ الدَّوْلَةِ، عَيْنِ الدَّوْلَةِ آمده است.

عصبانیت او را سرزنش می‌کند و به فاطمیان دشنام می‌دهد و آنان را از اصلی یهودی می‌خواند (← ذهبی، ج ۲۸، ص ۲۵۲). آقاسی، پس از بازگشت به خانه، بیمار می‌شود و چندی بعد جان می‌سپارد (اولین قربانی هدایا). شریف مرتضی در رثای او قصیده‌ای دارد به مطلع

عَرَفْتُ وَيَا لَيْتَنِي مَا عَرَفْتُ فَمُرُّ الْحَيَاةِ لِمَنْ قَدْ عَرَفَ

(شریف مرتضی، ج ۲، ص ۳۰۰)

اما حسنک، هنگامی که به آوانا رسید، مسیر خود را تغییر داد و از رفتن به بغداد خودداری کرد (← ابن اثیر، ج ۱۳، ص ۵۵۸۸). آوانا شهرکی بود در ده فرسنگی شمال بغداد (یاقوت حموی)؛ بنابراین، حسنک باید از آنجا به دسکره و جلولا و خانیقین و قصر شیرین رفته باشد.

در این هنگام، محمود در شهر بلخ به سر می‌برد و منتظر بود تا بهار فرا رسد و، برای دیدار با قدرخان، فرمانروای ترکستان، وارد ماوراءالنهر شود (← بیهقی، ص ۲۶۵) ولی، به شرحی که گردیزی (ص ۴۰۴) داده است، عبور لشکریان محمود از رود جیحون مدتی به تأخیر افتاد و حسنک موفق شد در بلخ با محمود دیدار کند.

بیهقی می‌گوید خبر هدیه گرفتن حسنک خشم خلیفه عباسی را برانگیخت و «حسنک را قرمطی خواند» و نامه‌نگاری و آمد و شد رسولان خلیفه آغاز شد چنانکه محمود روزی گفت: بدین خلیفه خرف شده نباید نبشت که من، از بهر قدر عباسیان، انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می‌کشند و، اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است، خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم.

اما ابونصر مشکان این «سخن پادشاهانه» محمود را به خلیفه چنان می‌نویسد که «بندگان به خداوند نویسد» و، سرانجام، «پس از آمد و شد بسیار، قرار بر آن گرفت که آن خلعت که حسنک استده بود و آن طرایف که نزدیک امیر محمود فرستاده بودند آن مصریان، با رسول، به بغداد فرستند تا بسوزند». (بیهقی، ۲۲۷-۲۲۸)

ابوالفضل رشیدی هدایا را با خود به بغداد می‌برد<sup>۹</sup> و روز پنجشنبه<sup>۱۰</sup> آن روز باقی مانده

۹) ابن جوزی و، به تبع او، ذهبی می‌گویند که ابوالعباس رشیدی هدایا را به بغداد برد. نام کامل وی

از جمادی‌الآخره سال ۴۱۶ به بغداد می‌رسد. القادر بالله جلسه‌ای با حضور قاضیان و فقیهان تشکیل می‌دهد. ابوالفضل رشیدی، در این جلسه، هدایا و نامه محمود را - که، در آن، «سخن پادشاهانه» اش به «الخادم المخلص الذي يري الطاعة فرضاً و يبرأ من كل ما يخالف الدولة العباسية» تغییر یافته بود - عرضه می‌کند. فردای آن روز، درروازه نوبی (باب النوبی) پیش چشم خلیفه و گروهی از مردم، درگودالی انباشته به هیزم، هدایا خوراک آتش می‌شود. (← ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۷۱؛ ذهبی، ج ۲۸، ص ۲۵۶)

اما این هدایا چه بود؟ مورّخی می‌گوید آنچه به بغداد فرستادند عبارت بود از هفت جُبه و یک فرَجیّه و زین و برگی زرّین:

كأنت سَعَجُ جُبَيْبٍ وَ فَرَجِيَّةٍ وَ مَرْكَبَ ذَهَبٍ. (ابن تغری بردی، ج ۴، ص ۲۵۱)

در این گزارش، از «هزار دینار» خبری نیست و به نظر نمی‌آید که هشت دست جامه را بتوان، بنا بر گزارش مقریزی، «عِدَّةٌ كَثِيرَةٌ مِنَ الثِّيَابِ» خواند. شاید بخشی از هدایا را، صرفاً برای آرام گرفتن خلیفه لجوج عباسی، به بغداد فرستاده بوده‌اند.

بنا بر گفته ابن جوزی (ج ۱۵، ص ۱۷۱)، از زین و یراق زرّین به اندازه ۴۵۶۲ دینار و، بنا بر قولی دیگر (ابن تغری بردی، ج ۴، ص ۲۵۱)، ۴۰۵۰۰ دینار به دست آمد که خلیفه میان تهیدستان بنی هاشم توزیع کرد.

شبانکاره (ص ۶۰-۶۱) می‌گوید: خلیفه، پس از سوزاندن هدایا، نامه‌ای به محمود نوشت و لقب‌هایی به او و دو فرزندش (مسعود و محمد) و برادرش (یوسف) عطا کرد و هدایایی، که از جمله آنها «بیست دست جامه زربفت و بیست سراسب تازی، ده با زین زر و ده با جُل مُرْصَع» بود، فرستاد.

این بود سرگذشت حجّ حسنک. اما هدیه فرستادن او را برای خلیفه فاطمی چگونه می‌توان توجیه کرد؟ آیا او، برای تشکر از خلیفه که اجازه داده بود کاروان از قلمرو او بگذرد، به این کار اقدام کرده بود؟ آشکار است که چنین نیست؛ زیرا هدیه حسنک ده

---

→ ابوالفضل احمد بن محمد رشیدی (وفات: حدود ۴۳۸) است که از نوادگان هارون الرشید و قاضی سیستان و سفیر محمود بود که میان غزنه و بغداد رفت و آمد می‌کرد (← سهمی، ص ۱۰۵ که تاریخ وفات وی در اثر او نادرست است؛ خطیب بغدادی، ج ۵، ص ۵۰؛ سمعانی، ج ۳، ص ۶۸). منشی کرمانی (ص ۴۳) و عقیلی (ص ۱۸۷) به اشتباه می‌گویند که هدایا را در غزنه سوزاندند.

روز زودتر از نامۀ افساسی به دست خلیفه رسیده بود. ظاهراً هیچ دلیلی برای این کار به نظر نمی‌رسد مگر آنکه او را از پیروان فاطمیان بدانیم. چنین می‌نماید که او سال‌ها پیش به این آیین گرویده بوده است و، در سال ۴۱۵ که در نزدیک‌ترین مکان به خلیفه خود در حال سفر بوده، فرصت می‌یابد که، با ارسال هدیه‌ای، وفاداری خود را ابراز کند. دعوت فاطمیان در نواحی خراسان و ماوراءالنهر از دوران عبیدالله مهدی (۲۹۷-۳۲۲) آغاز شد. در آن سال‌ها، داعیان در گوشه و کنار جهان اسلام به دعوت مشغول شدند. در خراسان، شُعْرانی و جانشین او، حسین بن علی مروزی (مرورودی)، یکی از کارگزاران نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱)، مردم را به این آیین فرا می‌خواندند (← بغدادی، ص ۲۰۳). نصر، که نخست از مخالفان فاطمیان بود، مروزی را به زندان انداخت و او در زندان درگذشت؛ اما جانشینش محمد بن احمد نَسَفی (نخشی) امر دعوت را پیش برد و عده‌ای از درباریان نصر و سرانجام خود نصر به این آیین گرویدند (← ابن ندیم، ص ۳۵۱؛ خواجه نظام‌الملک، ص ۲۵۷). پس از مرگ نصر، فرزندش نوح (۳۳۱-۳۴۳)، که از جانب سپاهیان ترک و ضد اسماعیلی خود زیر فشار بود، به قلع و قمع فاطمیان فرمان داد و «هفت شبانروز در بخارا و ناحیت می‌کشتند و غارت می‌کردند تا چنان شد که در همه ماوراءالنهر و خراسان از ایشان یکی نماند و آن که ماند آشکارا نیارست آمد و این مذهب در خراسان پوشیده ماند» (خواجه نظام‌الملک، ص ۲۶۴؛ همچنین ← ابن ندیم، ص ۳۵۱). اما در سال‌های ۳۴۳-۳۸۷ که سه امیر سامانی حکومت کردند، بار دیگر فاطمیان در صحنه آشکار شدند و دعوتشان بیشتر متوجه صاحب‌منصبان سامانی بود و دیری نپایید که بسیاری از بزرگان دربار خاصه و الیان قلمرو سامانی به این آیین درآمدند. (خواجه نظام‌الملک، ص ۲۶۸)

در سال ۳۸۷، محمود به قدرت رسید که، مانند پدرش سبکتکین، از دشمنان آشتی‌ناپذیر فاطمیان بود. یکی از اقدامات او لشکرکشی به مولتان بود. از حدود میانه قرن چهارم، گروهی از قرامطه در آن نواحی قدرت یافته و از سال ۳۵۴ حکومتی تشکیل داده بودند (← حمدانی، ص ۱۸۴). محمود، در سال ۴۰۱، به آنجا لشکر کشید و «قرامطه که آنجا بودند، بیشتر از ایشان بگرفت و بعضی را بکشت و بعضی را دست ببرید و نکال [عقوبت و شکنجه و عذاب] کرد و بعضی را به قلعه‌ها بازداشت تا هم اندر آن جای‌ها بمردند.» (گردیزی، ص ۳۹۱؛ بغدادی، ص ۲۰۹)



فتوحات محمود در هند موجب شهرت فراوان او در جهان اسلام شده بود و خلفای فاطمی، به رغم آگاهی از دشمنی او با اسماعیلیان، علاقه‌مند بودند او را به آیین خود درآورند. در سال ۴۰۳، الحاکم (۳۸۶-۴۱۱)، خلیفه ششم فاطمی (پدر الظاهر)، تاهرتی را با نامه‌ای نزد محمود فرستاد و او را به آیین خود فراخواند. اما سلطان به نامه او آب دهان انداخت و آن را درید و، برای خوشامد القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲)، به بغداد فرستاد و دستور داد که در نیشابور مجلسی ساختند و تاهرتی نگون‌بخت را، خلاف عرف و سنت زمانه که رسولان از مصونیت برخوردار بودند، محاکمه و به الحاد متهم کردند<sup>۱۰</sup>، و پس از کسب اجازه از خلیفه عباسی، او را در نواحی بخت به قتل رسانیدند. محمود هم آستر تاهرتی را، که گفته‌اند هر ساعت به رنگی درمی‌آمد، به محمد بن محمد آزدی، شیخ هرات، بخشید و گفت: «این استری است که رأس ملحدین بر آن می‌نشست باید که رأس موحدین بر آن بنشینند» (شسبکی، ج ۵ ص ۳۱۹؛ ابن تغری بردی، ج ۴، ص ۲۳۲؛ سمعانی، ج ۱، ص ۴۴۴). با این حال، از بعضی قرائن برمی‌آید که سختگیری‌های محمود بر فاطمیان مانع نفوذ آنان در میان رجال دربار او نشده بود چنانکه ابوسهل زوزنی، که در ماجرای قتل حسنک بر قرمطی بودن او پافشاری می‌کرد، خود روزگاری به همان اتهام مدتی به زندان افتاده بود (← بیهقی، ص ۲۳۰) و، از بیتی که فرخی در قصیده مرثیه محمود سروده، برمی‌آید که وحشت از گسترش روزافزون فاطمیان همچنان بر اذهان درباریان محمود سنگینی می‌کرده است:

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار

(فرخی، ص ۹۱)

از گزارش‌هایی که درباره گسترش آیین اسماعیلی در ایران در دست است چنین برمی‌آید که این آیین در میان شعوبیان ایران از جاذبه برخوردار بوده است هرچند به درستی معلوم نیست که این امر جنبه سیاسی داشته یا اعتقادی. یکی از شعوبیان تندرو، که قصد داشت «حکومت اسلام» را به «حکومت ایرانیان» مبدل کند، محمد بن حسین معروف به دندان بود که، در اواخر قرن سوم، دو میلیون دینار از ثروت خود را برای ترویج آیین اسماعیلی هزینه

۱۰ کسی که با تاهرتی مناظره و او را محکوم کرد ابومنصور عبدالقاهر بغدادی نیشابوری (وفات: ۴۲۹)

مؤلف الفرق بین الفرق بود. (سمعانی، ج ۱، ص ۴۴۴)

کرد (ابن ندیم، ص ۳۵۲؛ لویس، ص ۸۲). خواجه نظام الملک بسیاری از وابستگان دربار سامانیان را نام می‌برد که جذب دعوت فاطمیان شده بودند. یکی از معروفترین آنان ابو عبدالله محمد جیهانی، دانشمند و جغرافیانگار معروف، بود که عقاید تند عرب ستیزانه داشت (توحیدی، ص ۷۴، ۷۸، ۷۹) و، به قول خواجه نظام الملک (ص ۲۶۸)، «در سیر باطنی شده بود». اسفار پسر شیرویه، جنگجوی دیلمی، و ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، سردار معروف سامانی، به فاطمیان گرویده بودند (بغدادی، ص ۲۳۳؛ خواجه نظام الملک، ص ۲۶۸) همچنین ابوعلی سیمجور و دوست و متحدش، امیرک طوسی، که بر سر تصرف خراسان با سبکتکین و محمود در جنگ بودند (بغدادی، ص ۲۰۹، منهاج سراج، ج ۱، ص ۲۱۳). در چنین اوضاعی که بسیاری از رجال بلندپایه حکومت‌های مشرق ایران دل در گرو دعوت فاطمیان داشتند، جای شگفتی نیست اگر حسنک نیز، که احتمالاً گرایش‌های شعوبی داشته و منتسب به خاندانی اصیل بوده است، به این آیین درآمده باشد.

## منابع

- ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه حمیدرضا آژیر، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۵.  
ابن تغری بزدی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قاهره (بی تا).  
ابن الجوزی، ابوالفرج، المنتظم، تصحیح محمد عبدالقادر، دارالکتب العربیه، بیروت ۱۴۱۲.  
ابن ندیم، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، تهران ۱۳۶۴.  
ابوحیان التوحیدی، الامتاع والمؤانسه، تصحیح هشتم خلیفه الطعیمی، المكتبة العصریه، بیروت ۱۴۳۲.  
اسلامی ندوشن، محمدعلی، سرو سابه فکن، انتشارات یزدان، تهران ۱۳۷۳.  
اسماعیل پاشا البغدادی، هدیة العارفين، دار احیاء التراث العربی، بیروت (بی تا).  
امیدسالار، محمود، «درباره حسنک وزیر»، جستارهای شاهنامه‌شناسی، بنیاد موقوفات افشار، تهران ۱۳۸۱، ص ۴۶۱-۴۶۶.  
باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.  
بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران ۱۳۸۸.  
بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنائی، تهران (بی تا).  
—، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۶.  
جرفادقانی، ابوالسرف، ترجمه تاریخ‌یمینی، تصحیح جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷.  
حاجی خلیفه، کشف الظنون عن أسامی الکُتب و الفنون، دار احیاء التراث العربی، بیروت (بی تا).

- حمدانی، عباس، «دولت فاطمیان»، اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولى، تهران ۱۳۶۸.  
الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیه، بیروت (بی تا).
- خواججه نظام الملک، سیست نامه، تصحیح جعفر شعار، کتاب های جیبی، تهران ۱۳۶۴.  
الدّهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الإسلام، تصحیح عمر عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۱۳.
- سبط ابن الجوزی، مرآة الزمان فی تاریخ الأعیان، تصحیح جنان جلیل محمد الهمودی، بغداد ۱۹۹۰.  
السبکی، تاج الدین، طبقات الشافعیه، تصحیح عبدالفتاح محمد الحلو، دار احیاء الکتب العربی، قاهره (بی تا).  
السّمعانی، ابوسعید، الأنساب، تصحیح عبدالله عمر البارودی، دارالجنان، بیروت ۱۴۰۸.  
سهمی، حمزه، تاریخ جرجان، حیدرآباد ۱۳۸۷.
- شیانکاره، محمد، مجمع الأنساب، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.  
الشّریف المرتضی، دیوان، شرح محمد التونجی، دارالجلیل، بیروت ۱۴۱۷.  
الصّقدی، صلاح الدین، الوافی بالوفیات، دارصادر، بیروت ۱۴۰۱.
- عقیلی، سیف الدین، آثار الوزراء، تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۴.  
فارسی، عبدالغافر، تاریخ نيسابور (المنتخب من السیاق)، تصحیح محمدکاظم المحمودی، حوزه علمیه قم، قم ۱۳۶۲.
- فرّخی سیستانی، دیوان، تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران ۱۳۶۳.  
گردیزی، عبدالحی، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- لویس، برنارد، «پیدایش اسماعیلیه»، اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولى، تهران ۱۳۶۸.  
المقریزی، إتحاف الحنفاء بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء، تصحیح محمد حلمی محمد احمد، قاهره ۱۴۱۶.  
منشی کرمانی، نسائم الأسحار من لطائف الأخبار، تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۴.
- منهاج سراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.  
نفیسی، سعید، ← بیهقی.  
یاقوت الحموی، معجم البلدان، دار صادر، بیروت (بی تا).

□